

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

تکمیل بحث در آیه ی تجارت:

ما قولی داده بودیم که امروز، آیه ی اوفوا را شروع کنیم. ولی یک نگاهی کردیم و گفتیم بیان امام را از اشکالی که از باب تقابل با باطل وجود داشت، نجات دادیم. اشکال این بود که گفتیم در "لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل" این باطل اگر عرفی هم باشد ولو باطل عرفی مقید هم باشد، ضرری نمی زند به این که من از "الا أن تكون تجارة" بخوایم استفاده کنم. من حیفم آمد که ببینیم آیا بیان محقق خوئی هم قابل نجات دادن است یا نه؟ برای این که بحث کامل شود گفتیم این قسمت را هم بگوییم. یک تنه ای هم دارد فرمایش ایشان که خوب است بدانیم. علت این که حیفم آمد هم این است که آقای خوئی، آیه ی اوفوا را این جا بحث نمی کند اما در بحث الزام بحث می کند. چون ما داریم ادله ی صحت معاطاة را بحث می کنیم و بعد ادله ی لزوم معاطاة را بحث می کنیم که آیا از عقود لازمه است یا نه؟ این جا اوفوا در اصالة اللزوم بحث می شود. اما محقق خوئی این جا بحث نکرده است. بحث نکردنشان هم یک نکته ی قشنگی دارد. دیدم حیف است. حالا که می خواهیم همه اش را بگوییم نکته ی ایشان را هم بگوییم و ببینیم آیا می شود فرمایش ایشان را نجات داد یا نه؟ پس بحث ما ادامه ی مساله ی قبلی است. یعنی ادامه ی "لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل". آقای خوئی گفتند باطل، باطل واقعی است. امام باطل عرفی را اختیار کردند و بعضی هم گفتند باطل، باطل شرعی است.

خب ما باطل واقعی را قبول نکردیم و گفتیم باطل واقعی هم تمسک به آیه را شبهه ی مصداقیه می کند. خود آقای خوئی هم قبول کردند که اگر کسی خواست با باطل کار کند و باطل را هم باطل واقعی بداند، عند الشک، ممکن است معاطاة، باطل واقعی باشد ممکن است حق واقعی باشد. من چه می دانم! نمی توانم از اطلاق استفاده کنم. لذا محقق خوئی چون باطل را واقعی دانست، و قبول کرد که اگر باطل را باطل واقعی بدانیم، نمی شود در مساله ی لزوم، از " لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل " استفاده کرد، حالا این جا چطور از آیه استفاده کرده است؟! آیا آن اشکال آقای قدیری که به استادشان امام رضوان الله تعالی علیه، وارد کردند و ما هم جوابش را دادیم به آقای خوئی هم وارد است یا نه؟

جواب این است که بین تقریرات آقای خوئی باید فرق گذاشت. تقریراتی که از ایشان در دست ماست، یکسان نیستند. براساس بیان ایشان در تنقیح، یک مساله را باید گفت و براساس بیان ایشان در مصباح باید یک طور دیگر نتیجه گیری کرد.

بیان تنقیح در چگونگی استفاده ی صحت معاطاة از آیه ی تجارت:

در تنقیح، ایشان برای صحت معاطاة، فقط از استثناء استفاده کرده اند و کاری هم به حصر ندارند. قبلا این ها را خوانده ایم. ایشان در تنقیح از استثناء استفاده کرده است. تعبیرشان هم تعبیر دقیقی است:

الوجه الثالث: عقد الاستثناء من قوله تعالى لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن

تراض "

معنایش می شود شبیه آن چه که برای حضرت امام گفتیم. یعنی ایشان می گوید اگر من بروم دنبال مستثنی منه، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، این باطل به نظر ایشان، باطل واقعی است، لذا به تعبیر ایشان نمی توانم با مستثنی منه کار کنم. چون در گردنه ی باطل واقعی میافتم و سر هر چه که می رسم شما احتمال می دهید که باطل واقعی باشد. شبهه، شبهه ی موضوعیه می شود. لذا این جا که خواسته است دلالت آیه را درست کند، آیه را سر عقد استثناء برده است نه سر مستثنی منه. همان چیزی است که ما به آقای قدیری جواب دادیم. آن موقع این بیان ایشان عینا می شود همان بیانی که در لزوم دارند کار می کنند. در لزوم وقتی ایشان به آیه می رسند می گویند:

الرابع - در اصالة اللزوم - قوله تعالى " لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض " و لا بأس بالتمسک به فی المقام - این را توضیح می دهد و مساله را درست می کند و بعد می گوید: - و استدلال الشیخ بصدر الآیة ایضا - صدر آیه را اشکال می کند. صدر آیه یعنی مستثنی منه. چرا؟ می گوید: فیه أن الاستدلال مبني علی... مبني بر این است که باطل، باطل عرفی باشد و حال آن که باطل واقعی است. لذا شبهه می شود شبهه ی مصداقیه. لذا اگر من باشم و این عبارت تنقیح، می گویم تهافتی وجود ندارد. یعنی می خواهیم به آقای قدیری همان مطلب را تکرار کنیم و بگوئیم حضرت آقا! آقایانی که این جا از آیه استفاده کرده اند، و آن جا اشکال کرده اند، اشکالشان به مستثنی منه بود که باطل، باطل واقعی یا باطل عرفی مقید بشود. همان بحث هایی که خواندیم. اما اگر کسی نخواهد از مستثنی منه یعنی صدر آیه استفاده کند و فقط بخواهد از "الا أن تكون تجارة" استفاده کند این ها می گویند تجارت این طوری است. لذا بیان ایشان در تنقیح که دنبال حصر و مقابله ی باطل با تجارت نرفته است بلکه گفته است ما عقد الاستثناء را می خواهیم از آیه استفاده کنیم. عقد الاستثناء هم در آیه این است که الا أن

تکون تجارة، معاطاة هم تجارت است. منتهی یا به دلالت مطابقی یا به دلالت التزامی که توضیحاتش را داده ایم.

ایراد یک اشکال بر بیان تنقیح:

این جا فقط یک اشکالی وجود دارد. متأسفانه ایشان یک تعبیری به کار برده است که عموم آن تعبیر، تجارت را خراب می کند. تعبیر ایشان این است که:

فإن الباطل كسائر الالفاظ، ظاهر فی الواقعی.

خب اگر تجارت هم بخواهد واقعی بشود کار خراب می شود. این دیگر غایت تلاش ماست برای نجات عبارت آقای خوئی. آقای خوئی قبول دارد که صدر آیه اشکال دارد هم این جا اشکال دارد هم این جا اشکال دارد. این جا که اصلاً نیاوردند ولی عقد الاستثناء را آورد. بسیار خب، می گوییم عقد الاستثناء چیست؟ تجارت است. امام که با استثناء کار می کرد یعنی با تجارت کار می کرد، تجارت را تجارت عرفی می کرد و حساب تجارت از باطل جدا می شد. تجارت عرفی یا بیع است یا چیزی است که بیع را هم می گیرد و معاطاة را هم می گیرد و مشکل را امام حل می کرد و دیگر شبهه مصداقیه پیدا نمی شد. اما اگر محقق خوئی آن حرفشان مبنایشان باشد که تمام عناوینی که در آیات و ادله هستند ناظر به واقعی شان هستند خب شما می گوئید باطل را کنار می گذاریم، این دفعه تجارت را هم که در عقد الاستثناء آوردید باید تجارت واقعی باشد. خب من از کجا می دانم که تجارت واقعی یعنی چه؟! باز گرفتار می شویم. مگر این که بگوییم منظورشان در همه ی کلمات نیست. چون انصافاً در تجارت استفاه کرده اند و اشکال شبهه ی مصداقیه را فقط به باطل واقعی وارد می کنند. این بیان تنقیح ایشان است.

- ...

- در احل الله البیع هم همین را گفتیم. گفتیم اگر شما با عناوینی کار می کنید که همه واقعی اند خوب

احل الله البیع هم می شود بیع واقعی. من از کجا بدانم که بیع واقعی چیست؟

امام گفتند که این ها همه عرفی اند ولی گرفتار شدند که باطل عرفی را نمی شود تخصیص زد لذا گفتند

قائل به تخصص هستیم. تخصص، منجر به شبهه ی مصداقیه می شد. کلمه ی باطل یک چنین باری

داشت. با بقیه ی کلمات ما دچار مشکل نمی شدیم. ولی محقق خوئی اولاً می خواهد برود سراغ واقعی

ثانیاً یک قانون کلی می خواهد به ما بدهد که همه ی کلماتی که در ادله می آیند واقعی اند. اگر می

خواهند این را بفرمایند ما واقعا متوجه نمی شویم. چطور با واقعی، به صدر اشکال می کند اما با واقعی

به ذیل اشکال نمی کند.

بیان مصباح در استفاده ی صحت معاطاة از آیه ی تجارت:

اما براساس بیان مصباح، اگر خاطرتان باشد یک مشکل جدی که بیان مصباح دارد این است که ایشان

دیگر نرفت دنبال دلالت مطابقی یا التزامی بلکه گفت استفاده متوقف بر حصر است. حصر را از مقابله

درست کرد. بیان مصباح محقق خوئی دیگر کلاً خودش گرفتاری دارد. در تنقیح قشنگ رفتند سراغ

استثناء و کاری به مستثنی و صدر آیه نداشتند و با باطل کار نمی کردند. تعبیر ایشان در مصباح این

است:

الاستدلال بآیه التجارة: قوله تعالى "يا أيها الذين آمنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم" فإن الآیه الشریفه قد دلت علی انحصار جواز التصرف فی اموال الناس بما یکون تجارة عن تراض و البیع المعاطاتی كذلك.

خب حصر را چگونه استفاده می کنند؟

و بیان ذلک بوجهین: الوجه الاول...

گفته اند هر کاری بکنید، یک باء سر باطل آمده است و این باء سببیت است یعنی اسباب باطله. استثناء هم متصل است و وقتی استثناء متصل شد همه ی اسباب باطله الا تجارت که سبب باطل نیست، حصر را درست می کند. بعد هم گفتند که اگر کسی بگوید استثناء متصل نیست بلکه منقطع است، باز هم قرینه ی مقامیه بر حصر داریم. لذا با انقطاع دو کبری داریم ارائه می دهیم اما مقام اقتضاء می کند که سبب حق را منحصر در تجارت کنیم. اگر کسی با مصباح بخواد کار کند و دلالت آیه را متوقف بر انحصار کند، آن موقع انحصار مشکل دارد. انحصار چه با اتصال درست شود چه با انقطاع و قرائن مقامیه درست شود، گرفتاری باطل سراغ آن می آید. اگر باطل، باطل واقعی است، تجارتی که به هر بیانی دارد از باطل واقعی خارج می شود مشکل پیدا می کند. به تعبیر ایشان دلالت متوقف بر انحصار بود. وقتی رفتیم سراغ انحصار، گرفتاری در باطل سر و کله اش پیدا می شود. لذا به نظر می رسد که انصافا فرمایش محقق خوئی در تنقیح، با مبانی شان سازگارتر است. چون در تنقیح کاری به انحصار و مستثنی منه و فلان ندارد. راحت رفته است "الا أن تكون تجارة" را بحث کرده است. عقد الاستثناء است. این نکته ی اول.

ذکر شبهه ی مرحوم بحر العلوم در قول به انحصار:

یک نکته ی دیگر هم که تنمهی فرمایش محقق خوئی است و به درد تحلیل خوب ما با آقای قدیری می خورد که اصلاً بحثش را انجام ندادیم. این را هم عرض کنم که پرونده ی این آیه با همه ی قرائت ها و نظر بزرگان بسته شود.

محقق خوئی در تنقیح چون با انحصار کار نکرد، یک شبهه ای را اصلاً نپرداخت. انصافاً از این جهت بیان ایشان، منظم است. راحت آمد سر عقد الاستثناء و با آن استدلالش را تمام کرد. یا با دلالت مطابقی که لا تاكلوا و استثناءش صحت را بدهد یا با دلالت التزامی که حکم تکلیفی بدهد و به تعبیر خودشان ملازم با صحت باشد. تنقیح این طوری بود و مشکلی هم نداشت. اما در مصباح چون می خواهد با انحصار کار کند و انحصار را هم بر اساس قول مختارش با اتصال استثناء می خواهد درست کند، یک شبهه ای را از مرحوم سید محمد بحر العلوم صاحب بلغة الفقیه نقل کرده اند که خیلی عالی است و این دیگر در تنقیح نیست. خود این شبهه خیلی به فهم آیه کمک می کند. خودش یک بحثی است. اما در تنقیح این را مطرح نمی کند چون کاری با انحصار ندارد. کاری با اتصال و انقطاع استثناء ندارد. با عقد الاستثناء کار می کند. اما در مصباح چون دنبال انحصار رفته است و بر اساس مبنای مختار محقق خوئی این انحصار عمدتاً از طریق اتصال درست شده است یا از طریق انقطاع با قرینه ی مقامیه درست شده است، می گوید این جا یک شبهه ی جدی وجود دارد. اگر من گفتم که همه ی اسباب باطله، در مستثنی منه هستند و سبب درست در تجارت حصر شده است. آن موقع، مرحوم بحر العلوم فرموده است که ما بر اساس این حصر، یک مشکلی به نام نسخ یا تخصیص مستهجن یعنی تخصیص اکثر پیدا می کنیم. خیلی

خوب آقای خوئی این را نقل کرده است. چرا؟ چون می خواهیم بگویم که تنها راه اکل به حق، تجارت است. اگر گفتیم تنها راه اکل به حق، تجارت است و حصر کردم، خب خیلی از موارد معلوم نیست که بتوانیم در عنوان تجارت داخلشان کنیم. شما وقف را چطوری می خواهید در تجارت ببرید؟ وصیت را چطوری می خواهید داخل در تجارت کنید؟ اگر به کسی هبه شد یا به کسی ارش یک جنایتی را دادند، بالاخره یک مالی است که به او گفته اند این حق توست. شما وصیت را دارید، هبه را دارید، وقف را دارید، اروش جنایات را دارید، این ها را چطوری می خواهید داخل تجارت کنید؟! البته اشکال مرحوم بحر العلوم بیشتر متمرکز بر اتصال است. چون ایشان حصری نیست. حالا آقای خوئی خواسته است در انقطاع از باب دو کبری با قرائن مقامیه حصر را درست کند. که اگر درست شود باز اشکال به حصر وارد است. چون تمرکز اشکال بر حصر است. ولی چون آقایان حصر را با اتصال درست می کردند، اشکال ایشان متمرکز بر حصر است. می گویند اگر کسی گفت در آیه حصر داریم، ایشان می گویند پس این همه موارد جواز اکل مال به اسباب و نواقل شرعی چه می شود؟ ما نواقل مختلفی داریم. با هبه از این به آن نقل مال می کنیم، با وصیت از این به آن نقل مال می کنیم، با ارش جنایت از این به آن نقل مال می کنیم. اگر این نواقل شرعی ی متعدده را داشتیم که قطعا از مصادیق اکل مال به حق است نه اکل مال به باطل، عنوان تجارت هم بر آن هاصدق نمی کند. این ها را چه کنیم؟ لذا ایشان نتیجه گرفته است که کسی حق ندارد استثناء را متصل بداند. اگر استثناء را متصل ندانستید و حصر به وجود نیامد خب دیگر مشکلی نداریم. می گوییم تجارت یک سبب است، اسباب باطله هم داریم، یک سری اسباب دیگر هم داریم که آیه فعلا ناظر به آن ها نیست. تخصیص اکثر هم پیش نمی آید. یا باید نسخ کنیم. بگوییم در این آیه اول قائل شدیم به حصر سبب اکل به حق در تجارت، بعد نسخش کردیم و گفتیم البته با وصیت

تملیکی هم می شود، البته با وقف هم می شود البته با هبه هم می شود. یا باید نسخ را قائل شویم یا باید تخصیص اکثر را قائل شویم. ایشان این جا گیر کرده اند. آقای خوئی چون در این بیان دارند با حصر کار می کنند خیلی زیبا اشکال را در مصباح ذکر می کنند. این نشان می دهد که ایشان کاملا به فرق بیان تنقیح با مصباح ملتزم هستند. تعبیر ایشان این است:

و قد ذکر المحقق صاحب البلغة أنه لو كان الاستثناء في آية التجارة عن تراض متصلا، لزم من ذلك إما القول بالنسخ أو القول بكثرة التخصيص المتسهجن. بدهاة أن اسباب حل الاكل ليس منحصرًا بالتجارة عن تراض. بل يحل ذلك بهبات و الوقوفات و الصدقات و الوصايا و اروش الجنایات و سائر النواقل الشرعية. لذا صاحب بلغه می خواهد بگوید که خیر! ما حصری نداریم. حالا عرض می کنم، ایشان دنبال اتصال است ولی اگر حصر شد ولو با انقطاع درستش کنیم باز اشکال وارد است.

تایید مبنای مختار توسط اشکال مرحوم بحر العلوم:

این اشکال، شاهد خوب حرف خود ماست. بر اساس حرف ما که حصری نبودیم بلکه با تجارت می خواستیم کار کنیم لذا از امام هم عبارت خواندیم که گفتند تجارت، بیع را می گیرد، اجاره را می گیرد، صلح را می گیرد، ممکن است صید را نگیرد، ممکن است حیازت را نگیرد، قطعاً نکاح را نمی گیرد. ما راحت با تجارت عرفی کار می کردیم و آن را یک سبب می دانستیم. یک دایره ای داشت که حالا یا منحصر به بیع بود یا به قرینه ی "لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله" که تکرار در آیه پیش نیاید، می

گفتیم تجارت یک چیز است و بیع چیز دیگری است اما بالاخره عموم و خصوص مطلقى دارند. تجارت نمی آید همه را بگیرد. اصلاً گیری نداشتیم. با تجارت کار می کردیم و دنبال حصر هم نبودیم. اگر این طوری کار کنیم، این فرمایشات مرحوم بحر العلوم، برای ما مشکلی ایجاد نمی کند.

- ...

- این را هم آقای خوئی احتمال داده اند. بررسی اش می کنیم. یک تخصص ایشان احتمال داده اند یک تخصص هم ما ممکن است از این حرف استفاده کنیم.

می خواهیم بگوییم این شاهد بر این است که ما گفتیم مستثنی را از استثناء جدا می کنیم و دیگر مقابله درست نمی کنیم و حصر قائل نبودیم. البته یادتان نرود ما هم اگر می خواستیم حصر درست کنیم سر تجارت حصر درست نمی کردیم. ما حق و باطل درست می کردیم و الغاء خصوصیت می کردیم و الا می دانستیم که تجارت واقعا این ها را نمی گیرد. می گفتیم سبب حق و سبب باطل. ولی آخرش هم گفتیم که ظاهر آیه، تجارت است. نتوانستیم تجزم کنیم به این که هر سبب حقی مطرح بشود. اما محقق خوئی چاره ای ندارد باید این را جواب بدهد. چون تمام دلالت را بر حصر متوقف کرده است. حالا شاید این فرمایش خیلی به ایشان نجسیده است در دوره ی بعد در تنقیح یک فرمایش دیگر گفته اند و دیگر حرفی از حصر در تنقیح نیست.

پاسخ اول مرحوم محقق خوئی به اشکال مرحوم بحر العلوم:

آقای خوئی می خواهند بگویند که ما می توانیم مساله را حل کنیم. می گوییم وصیت تملیکی را اگر گفتم متوقف بر قبول نیست خب انصافا نمی شود عنوان تجارت را بر آن حمل کرد. اما اگر گفتم هبه و وصیت متوقف بر قبول هستند، ایشان می گویند که خب چه کسی گفته است که این ها داخل در عنوان تجارت نیستند؟! می شود این ها را در عنوان تجارت داخل کرد. اگر بعضی از این ها را مثل وصیت تملیکی و هبه، به شرط این که در وصیت تملیکی، قبول را معتبر بدانم، بشود داخل در عنوان تجارت کرد و یک توسعه ای برای عنوان تجارت قائل شویم، بقیه را می شود تخصیصا خارج کرد اما این تخصیص دیگر کثیر نیست که بگوییم مستهجن است. ایشان می خواهند این طوری بگویند که بعضی از این مواردی که شما گفتید بیرون هستند را بیاورم داخل و اگر یکی دو تا بیرون ماند، دیگر تخصیص مستهجن نیست. تخصیص اکثر مستهجن است.

پاسخ دوم محقق خوئی:

بعد گفته اند که مضافا بر این که ممکن است کسی بگوید این ها تخصصا خارج هستند نه تخصیصا. چرا تخصصا خارج هستند؟ ایشان می فرمایند برای این که آیه در صدد تصرف اختیاری در مال غیر است. آیه می خواهد بگوید تصرفی که با فعل اختیاری باشد، منحصر در تجارت است. اما وقف که تصرف به فعل اختیاری نیست. وصیت تملیکی را اگر گفتیم متوقف بر قبول نیست و منعقد می شود و خود آن سببیت دارد برای اکل مال و از اسباب حقه هم هست نه از اسباب باطله، یا ارش الجنایة، این ها اختیاری نیستند. ایشان می گوید از صدر آیه ی لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل استفاده می شود که من

دارم تصرف مستند به فعل اختیاری را به اسباب باطله و حقه تقسیم می کنم و بعد می گویم که سبب حق منحصر در تجارت است. حالا آن هایی که از مقسم این بحث خارج هستند، اصلا نوع تصرف آن ها، تصرف از باب فعل اختیاری نیستند، این ها که از اول محل بحث مانع هستند. ایشان این طوری خواسته اند مساله را جمع کنند.

خب این باز محل اشکالی شده است. هم اولاً ایشان و هم ثانیاً ایشان. من کوتاه این ها را عرض می کنم و بعد آن منکم و بینکم را یک توضیحی خواهم داد.

ذکر اشکال به پاسخ اول محقق خوئی:

اشکالاتی بقیه به محقق خوئی وارد کرده اند این است که شما چطوری می خواهید قبول در وصیت را مصداق تجارت بدانید؟ تجارت یعنی تصرف در رأس المال طلباً للربح. عنوان تجارت یعنی همین! شما وقتی هبه را قبول می کنید یا وصیت موصی را قبول می کنید، آیا واقعا این قبول شما تصرف در رأس المال طلباً للربح است؟! ولو قبول هم بخواهد، انصافاً از نوع تجارت است؟ لذا قبلاً عرض شد که بله! یک بار کسی از تجارت، الغاء خصوصیت می کند. از باب مقابله ی سبب حق و سبب باطل، با الغاء خصوصیت از عنوان تجارت می خواهد بحث کند خب این یک بحث است. اما یک بار خیر! نمی خواهد از تجارت الغاء خصوصیت کند بلکه می خواهد عنوان تجارت را حفظ کند. شما چطوری می خواهید عنوان تجارت را بر این ها منطبق کنید؟! باز هم مشکل دارید.

ذکر اشکال به پاسخ دوم:

به آن بخش تخصصش این اشکال گرفته شده است که شما می گوئید مقسم ما فعل اختیاری است. تصرف در مال غیر است وقتی مستند به فعل اختیاری باشد. بعد می گوئید این تصرف در مال غیر، وقتی مستند به فعل اختیاری است، اگر تجارت باشد که درست است تا این ها بیرون بروند و بگوئید هبه و صدقه و ارش الجنایة و وقف و امثال این ها، اصلا تصرف به فعل فاعل مختار نیست. اما شما مگر خودتان در بحث قبلی نگفته اید که در روایاتی، اسباب باطله را بر تصرف به حکم حاکم جائز منطبق کرده است. قمار را آورده است، تصرف به حکم حاکم جائز را آورده است؟! تصرفات مختلفی را در روایات تطبیق داده اند. وقتی شما لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل را بر قمار، بر تصرف به حکم حاکم جائز، بر ظلم تطبیق می دهید، این ها تصرف به فعل اختیاری شما نیست! لذا بعضی ها گفته اند اشکال صاحب بلغه وارد است. دست از انحصار بردارید و آن قرینه ی مقامیه ای که آقای خوئی مطرح کرده است و خواسته است از آن انحصار را در بیاورد را کنار بگذارید. اگر این مطلب را نگوئید و اصرار بر انحصار و اتصال کنید گیر می کنید و واقعا مجبور می شوید که قائل به نسخ یا تخصیص مستهجن بشوید. لذا خیلی ها بعید ندانسته اند که اگر ایشان در دور بعدی یا در تقریر دیگری، نحوه ی ورودشان به آیه، از طریق انحصار و اصرار بر اتصال نبوده است، به خاطر این است که شاید به این راحتی نشود.

باقی می ماند آن جمله که بگذارید حش را اداء کنیم. ببینیم آیا می شود از بینکم و منکم که در آیه آمده است آیا می شود مفهومی را درست کنیم که این ها را تخصصا خارج کنیم یا نه؟ اگر باطل را کنار گذاشتیم و مقابله کنار گذاشتیم و در روابط عقلائی افتادیم و نواقلی که در این روابط عقلائی وجود دارند

مثل وصایا، اباحات، اروش جنایات، هبات، آیا می شود یک قرینه ی مناسبت حکم و موضوعی درست کرد که همه ی این ها را تخصصاً خارج کرد؟ یا اگر نتوانستیم باید از کل مساله دست برداریم و بگوییم با همان عقد الاستثناء کار می کنیم. با همان تمرکز بر عنوان تجارت کار می کنیم و مشکل معاطاة را حل می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.